

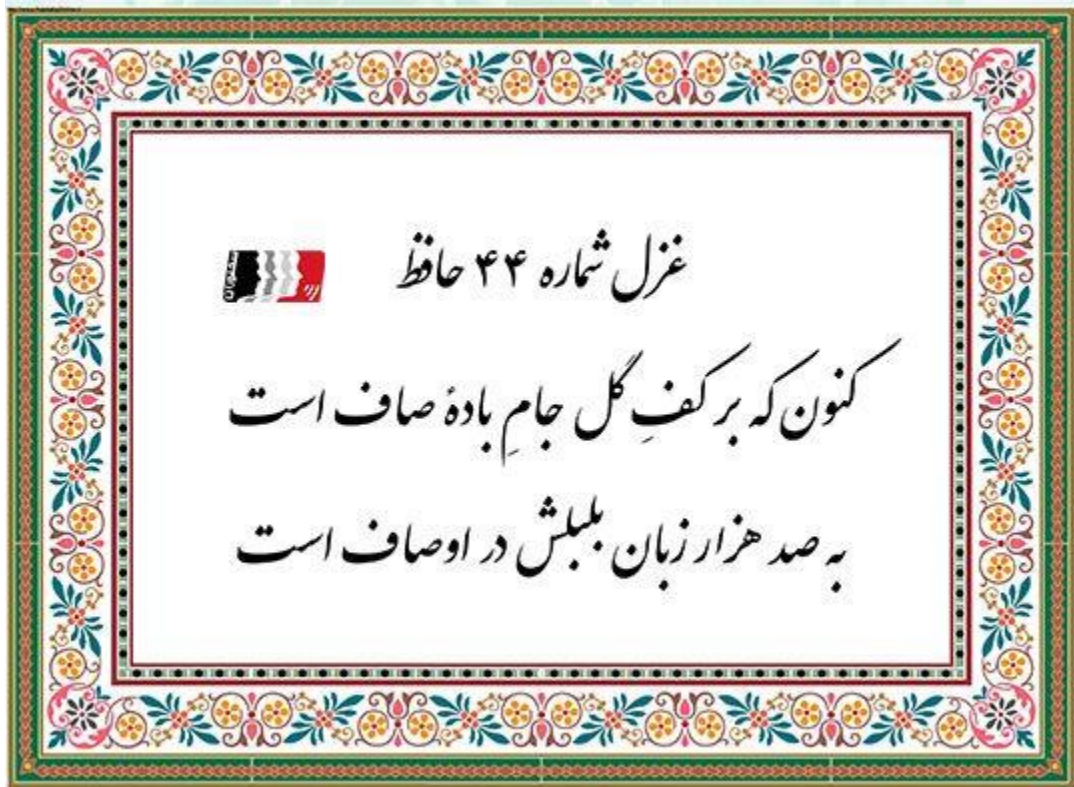
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۴۴ حافظ

کنون که بر کف گل جام باده صاف است
به صد هزار زبان بلبش در اوصاف است

غزل ۴۴ حافظ با کنون که بر کف گل جام باده صاف است آغاز می شود. وزن غزل کنون که بر کف گل ، مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن (مجتث مثنی مخبون محذوف) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. شرح و تفسیر برگرفته از کتاب شرح سودی بوسنوی بر حافظ ترجمه دکتر عصمت ستارزاده می باشد.

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی لغات



متن غزل ۴۴ حافظ

کنون که بر کَفِ گُلُ جامِ بادهٔ صاف است
به صد هزار زبانِ بلبلیش در اوصاف است
بخواه دفترِ اشعار و راهِ صحرا گیر
چه وقت مدرسه و بحثِ کَشْفِ کَشَّافِ است؟
فقیهِ مدرسهٔ دی مست بود و فتوی داد
که میِ حرام، ولی به ز مالِ اوقاف است
به دُرْد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش
که هر چه ساقی ما کرد عینِ اَلطاف است
بُبر ز خلق و چو عَنقاً قیاسِ کار بگیر
که صیتِ گوشه نشینان ز قاف تا قاف است
حدیثِ مُدَّعیان و خیالِ همکاران
همان حکایتِ زَرْدوز و بوریا باف است
خموش حافظ و این نکته‌های چون زرِ سرخ
نگاه دار که قَلَّابِ شهر، صَرَّاف است

شرح و تفسیر غزل ۴۴ حافظ

کنون که بر کَفِ گُلُ جامِ بادهٔ صاف است
به صد هزار زبانِ بلبلیش در اوصاف است
بخواه دفترِ اشعار و راهِ صحرا گیر
چه وقت مدرسه و بحثِ کَشْفِ کَشَّافِ است؟

کَفِ گُلُ : دست گل

بادهٔ صاف : شراب زلال و خالص

اوصاف: [أ] جمع وصف است. تعاریف

صَحْرًا: دشت و دمن

بحث: [ب] کاویدن و تفتیش کردن از کسی یا چیزی. بازپرسی کردن. تفتیش. واکاویدن سخن

کَشْفِ كَشَافٍ: کشف نام کتاب تفسیر قرآن ابوالقاسم محمودبن زمخشری که به زبان عربی و در شأن نزول آیات و ویژگیهای صرف و نحو کلمات نوشته شده است و کشف کشف حاشیه‌یی است بر کتاب کشف زمخشری از سراج که معاصر حافظ بوده است.

معنی بیت: اکنون که بهار شده است و گل جام شراب ناب به کف دارد و بلبل عاشق با انواع آوازه‌ها مشغول تعریف از گل است وقت عیش و نوش است. تو هم دفتر شعر و غزلت را بردار و راه باغ و بستان را در پیش بگیر. الان چه وقت درس و یادگیری و بحث و تفسیر است.

حاصل کلام از دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را این است که خدایا طاقتم طاق شده است. به لهجه تهرانی یعنی صبر و تحملم تمام شده است.

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است

فقیه مدرسه: دانای علم دین. مدرس مدارس دینی

دی: روز گذشته و آن را دیروز گویند

فتوا: [ف ت و] فرمان فقیه و مفتی. آنچه عالم نویسد در موضوع حکم شرعی

به: بهتر

مال اوقاف: [أ] جمع وقف. موقوفات و چیزهایی که در راه خدا وقف کرده باشند. مالهایی که بر فقرا و مزارات وقف کرده باشند.

معنی بیت: دیروز فقیه مدرست در حالت مستی حکم کرد که شراب، حرام مسلم است ولی گناه خوردن شراب کمتر از خوردن مال وقفی است. چرا که گناه شرابخواری حق الله است و گناه تصرف مال وقفی، حق الناس است.

به دُرْد و صاف تو را حُکم نیست خوش دَرگش

که هر چه ساقی ما کرد عین اَطاف است

دُرْد و صاف: تیره و زلال . کدر و شفاف . درد [دُ] هر کدورت که در چیزی رقیق ته نشین شود را گویند مانند درد شراب

خوش دَرگش: با خوشی و شادی بنوش

عین: [ع / ع] ذات و نفس هر چیز

الطاف: [ا] جمع اَطف . نوازشها . مهربانیهها

معنی بیت: وظیفه اداره مجلس باده گساری به عهده ساقی است و اینکه درد شراب سهم تو شود و یا شراب صاف و زلال به نظر ساقی بستگی دارد نه تو. و چون ساقی ما عادل و مهربان است هر آنچه به تو می رسد عین لطف است و با شادی و شادمانی آن را بنوش. در شرح سودی می خوانیم که سودی می گوید مراد خواجه آن است که از کدورت و سختی دنیا مکدر نباش و از صفا و خوشی آن هم شاد و مغرور نباش، زیرا هرچه ساقی ازلی مقدر ساخته است همان می شود و جای اعتراض و گله و شکایتی برای کسی نیست.

بُبر ز خلق و چو عَنقا قیاسِ کار بگیر

که صیتِ گوشه نشینان ز قاف تا قاف است

بُبر: فعل امر مخاطب از بریدن . ترک کن

عَنقا: [ع] همان عنقاء است که در تداول فارسی زبانان همزه ُ آن مانند سایر الفهای ممدود، به تلفظ درنیاید. سیمرغ

قیاس: سنجیدن ، اندازه گرفتن . اندازه و مقدار . استخراج نتیجه جز ی از کلی

صیت: آوازه . ذکر خیر . شهرت نیکو

گوشه نشینان: خلوت نشینان

قاف: گویند کوهی است که عنقا یا سیمرغ در آن لانه دارد و هم گویند مراد جبال قفقاز و قبق است . و شاید ما خود از قافقاز تلفظ یونانی قفقاز است.

معنی بیت: مردم را رها و کن و در گوشه ای عزلت نشینی و خلوت نشینی را برگزین و خودت قضاوت کن که شهرت سیمرغی که در کوه قاف در عزلت و تنهایی زندگی می کند عالمگیر است.

حدیثِ مُدَّعیان و خیالِ همکاران همان حکایت زَرْدوز و بوریا باف است

حدیث: [ح] نو. جدید. تازه. مقابل قدیم. مسئله. امر. کار. شغل. باره. مطلب. قضیه. وقعه. واقعه. حادثه. حال. پیش آمد. باب. ماجرا

مُدَّعیان: حریفان، رقیبان، بدخواهان، دشمنان

خیال همکاران: منظور فکر و خیال شاعران هم عصر با حافظ است

زَرْدوز: [ز] زردوزنده. آنکه با تارهای زر و گلابتون پارچه و جامه را نقش دوزد. حافظ خودش را به زردوز تشبیه کرده است.

بوریا باف: حصیرباف. حافظ رقیبان و همکارانش را به بوریا باف تشبیه کرده است.

معنی بیت: حکایت و داستان مقایسه سخنان دشمنان و بدخواهان و اشعار شاعران سست نظم با غزل های ناب ما که همه بیت الغزل معرفت و دانایی است مثال حصیربافان و زردوزان است که حصیربافان مدعی آن هستند که هر دو یک کار را انجام می دهند و با هم همکار هستند.

خموش حافظ و این نکته های چون زرِ سرخ

نگاه دار که قَلَابِ شهر، صَرَّاف است

زرِ سُرُخ: طلا و اشرفی

قَلَاب: [ق ل لا] گرداننده از سره به ناسره. آنکه سکه تقلبی می زند

صَرَّاف: [ص ر را] صیغه ُ مبالغه از صرف. صیرفی. نقاد درهم. کسی که شغلش داد و ستد پول و طلا است

معنی بیت: حافظ از موضوع مدعیان و همکاران بگذرد و نکته های چون طلای نابت را حفظ کن که مدعیان سست نظم و شاعران دغلباز و دغلكار شعر تو را می دزدند و به جای شعر خودشان به مردم غالب می کنند.

نویسنده: دکتر زند